

علوم ادبی در زبان عربی

محمود سبط الشیخ

ادب و ادبیات جزئی از فرهنگ معنوی بشر است و چون هر جامعه از جوامع بشری، فرهنگی مخصوصی خود دارد که در ادوار مختلف تغییر می‌کند، ادبیات هر جامعه نیز در هر دوره دارای شکلی خاص می‌باشد، و سیر در ادب به معنی مطالعه و بررسی تمام ادوار زندگی هر یک از جوامع بشری است.

اما باید توجه داشت که منظور از ادب معنی اصطلاحی آن یعنی علم شناخت کلام بلیغ است و مقصود از علوم ادبی قسمتهای مدون آن یعنی لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، و غیر آن.

ما در این مقال به پیروی از شیوه منطقی در تحقیق، می‌کوشیم تا به اندازه بضاعت مزجات وبا در نظر گرفتن گنجایش مقاله که اقتضای اختصار را می‌نماید، به روشن ساختن تاریخ و سیر تدوین عناوین زیر بپردازیم.

الف - بررسی کلمه ادب: معنی لغوی ادب □ واژه ادب در اصطلاح غیر ادب □ ادب در اصطلاح ادب □ ریشه‌یابی ادب.

ب - کلیاتی درباره علوم ادبی: علل تدوین این علوم □ هدف از تحصیل علوم ادبی □ موضوع علم یا علوم ادبی □ تعداد علوم ادبی.

ج - علوم ادبی: حروف الفبا □ لغت □ اشتقاق □ تعریف □ نحو □ خط □ معانی □ بیان □ بدیع □ عروض □ قوافی □ مبادئ الشعر □ انشاء □ مبادئ الانشاء وادوات آن □ علم محاضره □ علم دواوین □ و علم تواریخ.

در اینجا لازم به توضیح است که فصل مربوط به هر یک از این علوم به ترتیب شامل مباحث زیر خواهد بود:

تعریف و موضوع آن علم - هدف از تحصیل - تاریخچه و سیر تدوین.

• منظور از فرهنگ معنوی، اصطلاح جامعه شناسی آن، یعنی دست‌آوردهای معنوی انسان، مانند زبان، علوم، قوانین، ادبیات و غیره می‌باشد.

الف. بررسی کلمه ادب

ادب در لغت: فیروز آبادی در قاموس اللغة چنین آورده است:

«الادب الظرف وحسن التناول». و خود او در کتاب مذکور، ظرف را با ظرافت مترادف دانسته، آن را به کیاست معنی می‌کند.

در کتاب صحاح، معنی واژه ادب نیامده و فقط به ادب نفس و ادب درس تقسیم شده است.

در لغت‌نامه دهخدا، چنین نقل شده است: «به تعبیر بعضی نیک گفتاری و نیک کرداری».^(۱)

و باز می‌گوید: «بعضی ادب را در فارسی به فرهنگ ترجمه کرده و گفته‌اند: ادب یا فرهنگ، به معنای دانش می‌باشد و با علم چندان فرقی ندارد».^(۲)

ادب در اصطلاح

این واژه دارای معانی مصطلح بسیاری است که در دو قسمت ادب در اصطلاح ادبا و دیگران به ذکر آنها می‌پردازیم:

ادب در اصطلاح غیر ادبا: در لغت‌نامه دهخدا چنین آمده است: «اهل تحقیق گفته‌اند:

ادب نه کسب عبادت، نه سعی حق طلبی است

به غیر هیچ شدن هر چه هست بی ادبی است»^(۳)

در کتاب بزازیة، ضمن کتاب الصلوة، چنین آمده

است: «گفته‌اند: ادب نزد اهل شرع، پرهیزگاری و نزد

اهل حکمت و دانش نگاهداری و صیانت نفس است».^(۴)

پیداست که اصطلاحات مذکور از بحث اصلی این

مقاله خارجند و ادب در اصطلاح ادبا باید مورد بررسی قرار گیرد.

ادب در اصطلاح ادبا: هاشمی در کتاب جواهر الادب،

چنین آورده است: «علم ادب، علمی است صناعتی، که

توسط آن اسلوبهای مختلف کلام بلیغ در هریک از

حالات خود شناخته می‌شوند».^(۵)

در لغت‌نامه دهخدا به نقل از تاریخ ادبیات

ذکاء الملک، چنین آمده است: «علم ادب یا سخن‌سنجی

در اصطلاح قدما عبارت از (معرفت به احوال نظم و نثر

از حیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی و مراتب آن)

بوده است».^(۶)

ولی در همان کتاب- لغت‌نامه دهخدا- تعریف

کتاب جواهر الادب از علم ادب، بر دیگر تعاریف ترجیح

داده شده و آمده است: «اگر تعریف جواهر الادب را،

تعریف این علم بدانیم، در جامعیت و مانعیت این تعریف

(به قول اهل منطق طرد و عکس) چندان خللی

وارد نخواهد آمد و بنابراین آنچه را قدما، جزو علوم

ادبیه شمرده‌اند، یک دسته داخل مسائل و دسته دیگر،

جزو مقدمات و مبادی این علم خواهد بود».^(۷)

ریشه‌یابی ادب

کتاب مقدماتی بر تاریخ ادب عرب از نلینو

استادالسنه شرقی دانشگاه قاهره چنین نقل می‌کند:

«برای عرب که می‌خواستند آداب را که جمع دأب است

[مانند آبار و آرام، جمع بئر و رأی و رثم] به مفرد

برگرداند، این توهم پیش آمده که مفرد آن ادب

می‌باشد».^(۸)

ملاحظه می‌شود که این قول بعید به نظر می‌رسد،

زیرا معنای مفرد آداب که همان عادت و روش است از

معنایی که ادب در آن استعمال شده وسیع‌تر است.

طه حسین، در کتاب فی الادب الجاهلی

می‌نویسد: «بعضی گفته‌اند: ادب از آدب به معنای

سفره انداختن و به مهمانی خواندن مشتق شده

است».^(۹)

این قول را که در لغت‌نامه دهخدا نیز نقل شده

ب. کلیاتی در باره علوم ادبی

علل تدوین: می‌دانیم که انسانها قواعد تکلم را در کودکی و به تدریج از مادر، پدر، همسالان و غیره یاد می‌گیرند و بدون خواندن صرف و نحو و غیره درست تکلم می‌کنند. همچنین شعرایی را می‌یابیم که از علوم بدیع و عروض و قافیه بی‌بهرماند و شعر خوب و درست می‌گویند. یا حتی بعضی را مشاهده می‌کنیم که بدون درس خواندن، به کلام رسا سخن می‌گویند یا اشعار عالی می‌سرایند.

با توجه به آنچه گفته شد، این سؤال برای ما پیش می‌آید که پس چه احتیاجی به علوم ادبی داریم؟ یا چرا برای هر زبان قواعد و قوانین تنظیم شده و علوم ادبی بدون گشته‌اند؟ و چه انگیزه‌ای ما را به فراگیری آنها وا می‌دارد؟

برای پاسخ به این سؤالها می‌توان گفت:

۱- چون هر یک از جوامع بشری زبانی مخصوص دارد، افراد هر جامعه، آن زبان را فرا گرفته، بدان تکلم می‌کنند، بدیهی است که با دیگر السنه بیگانه‌اند. بیگانگی با دیگر زبانها- اعم از زبان ملل دیگر و زبان منسوخ همان ملت- دور افتادن و بسی خبری از منابع فرهنگی و علمی و ادبی دیگران را به دنبال دارد. لذا برای رهایی از این بی خبری و دسترسی به آن منابع، باید با زبان و خط هر یک آشنا شد. از آنجا که فراگیری و آشنا شدن با همه جزئیات هر زبان به طور جداگانه و بدون استفاده از قواعد کلی، بسیار مشکل و مرهون صرف وقت بسیار است، از اینرو برای تسهیل در تحصیل السنه همانگونه که در تحصیل تمام علوم رایج است، اهل تحقیق با مطالعه در هر زبان، قواعد و قوانینی از آن استخراج کرده، پس از جمع آوری و دسته بندی، تحت عناوین مختلف علوم ادبی، مدون ساخته‌اند.

۲- مسلمانان برای جلوگیری از بروز اختلاف و

است^(۱۰)، شوقی ضیف در کتاب «الادب الجاهلی» پذیرفته است.

طه حسین هم چنین در کتاب مذکور، چنین ادعای کند: «کلمه ادب نه در اشعار جاهلیت و نه در قرآن مجید سابقه استعمال ندارد و همه آنچه که ما می‌دانیم این است که، این ماده فقط در یک حدیث آذینی ربی و احسن تادیبی، آمده است.»^(۱۱)

در اینجا با آنکه غرض رد و ایراد بر سخن بزرگان نیست، باید این نکته مسلم ذکر شود که: ادعای عدم استعمال در احادیث نبوی، مستلزم جستجو و کاوشی وسیع و گسترده می‌باشد که انجام کامل آن از طرف ایشان، بعید به نظر می‌رسد. چنانچه این کلمه و مشتقاتش، در احادیث بسیاری از پیغمبر اکرم^(ص) نقل شده است که از جمله آنها روایات زیر است:

• «مانحل والدولدا من نحل افضل من ادب حسن»^(۱۲)

• «تحسن اسمه و ادبه و...»^(۱۳)

• «...فیقولون انما دخلنا الجنة بفضل تعلیمکم

و تادیبکم...»^(۱۴)

برای دسترسی به دیگر روایات، می‌توان به کتب تحف العقول (صفحه ۲۵) و بحار الانوار (جلد ۷۷، صفحه ۱۳۱ و جلد ۱۶، صفحه ۲۳۱) مراجعه کرد. قول دیگر در مورد ریشه ادب در لغت نامه دهخدا آمده که چنین است: «ادب ظاهراً از لغت سومری دوب (Dub)، به معنای سرلوحه و خط، در زبانهای فارسی و عربی، راه یافته است.»^(۱۵)

ظاهراً از همه اقوال مذکور آنچه را طه حسین در کتاب فی الادب الجاهلی و دهخدا در لغت نامه نقل کرده‌اند، ادب از ادب به معنای سفره انداختن و به مهمانی خواندن گرفته شد- بتوان پذیرفت. بدین صورت که بگوییم: چون ظرافت و حسن تناول اخلاق نیکو، کلام شیوا،.... انسان را مجذوب ساخته، روح را نوازش می‌دهد به امر محسوس دعوت به مهمانی و تغذیه جسم، تشبیه شده است.

می‌توانند به مقدمه صحاح به قلم احمد عبدالغفور عطار (صفحات ۴۳-۲۷) و مقاله جلال‌الدین همائی در مقدمه لغت‌نامه دهخدا (صفحات ۱۲۷-۱۱۰) مراجعه کنند.

هدف از تحصیل علوم ادبی

باتوجه به اینکه فصل مربوطه به هر یک از علوم ادبی، شامل هدف از تحصیل آن علم می‌باشد، در اینجا به طور اجمال می‌توان گفت:

هدف از تحصیل علوم ادبی - همانگونه که از تعریف آن به دست می‌آید - قدرت بر تکلم و محاوره و خواندن نوشته‌ها و حصول سلیقه فصاحت و بلاغت می‌باشد.

موضوع علم ادب

در کتاب مقدمه ابن خلدون چنین آمده است: «علم ادب، موضوعی مشخص که در اثبات و نفی عوارض ذاتی آن بحث شود، ندارد و تنها مقصود از این علم، همان ثمره و فایده آن یعنی اجاده و مهارت یافتن در دو فن نظم و نثر است و آنچه را در طریق حصول این ملکه واقع می‌شود، از شعر عالی و نثر، جمع کرده‌اند...» (۱۸)

در لغت نامه دهخدا آمده است: «اگر موضوع علم ادب را بنا بر طریقه و اصطلاح ادبای باستانی، همان دو فن نظم و نثر بدانیم ولیکن بنا قید حیثیت (از قبیل مطبوعیت و ناگوارایی در طبع یا خوبی و بدی و درستی و نادرستی و نظائر آنها) و تعریف جواهر الادب* را

اشتباه در خواندن و فهم قرآن کریم - که تا ابد، راهنما و راهگشاست - و سنت پیغمبر (ص) که مفسر قرآن می‌باشد، علوم ادبی زبان عربی را به تدریج مدون کرده‌اند.

چنانچه در علت تدوین علم نحو چنین نوشته‌اند: «ابوالاسود دثلی از قارئی شنید که آیه «ان الله بیری من المشرکین و رسوله»^{۱۶} را به جر سول می‌خواند، آنگاه گفت، فکر نمی‌کردم که کار مردم به اینجا بکشد، پس از آن علم نحو را استخراج کرد.»^(۱۶)

اما سئوالی که ممکن است برای برخی نسبت به گستردگی علوم ادبی زبان عربی پیش بیاید این است که، علت گستردگی و شرح و بسط هر یک از علوم ادبی زبان عربی به چه خاطر و برای چیست؟ و این همه کتاب در صرف و نحو - مثلاً به چه کار می‌آید؟ و آیا این کارها، ضرورت داشته، و پرداختن به آنها اتلاف وقت نمی‌باشد؟

در جواب باید گفت: گستردگی مذکور و تحقیقات زیاد در زبان عربی، برخاسته از نیاز مسلمانان به دقایق و ظرایف آن زبان، برای استخراج قوانین و احکام از قرآن مجید و احادیث می‌باشد. و این احتیاج از آنجا نشأت می‌گیرد که استخراج قوانین دقیق و ظریف مکتب اسلام به برداشت دقیق از قرآن و احادیث، وابستگی تام دارد و باید بامنتهای دقت و ریزی، انجام پذیرد، و علاوه این کارها در طول قرون متمادی و در نقاط مختلف سرزمینهای پهناور اسلامی نوشته شده است.

۳- نظر به اینکه «در اروپای قرون وسطی، کارتدوین علوم ادبی، نخست در کشورهای اسپانیا و ایتالیا که مجاور مسلمانان بودند به انجام رسیده است و بعد از آن در کشورهای انگلیس و فرانسه و آلمان»^(۱۷) به جرأت می‌توان گفت: دنباله روی و تقلید از مسلمانان، یکی از علل مهم تدوین علوم ادبی در این کشورها بوده است.

برای مطالعه بیشتر در این مورد خوانندگان

① قرائت صحیح آیه به رفع «رسول» است و معنی آیه چنین است: «همانا خداوند پیغمبرش از مشرکین بری هستند» در صورتیکه اگر رسول به جر خوانده شود (رسوله) بر مشرکین عطف شده، معنی بدین گونه دگرگون می‌شود: «خداوند از مشرکین و رسولش بری است»، مشاهده می‌شود که با یک تغییر کوچک تبدیل ضمه به کسره - معنی تا چه اندازه دگرگون می‌گردد.

② علم صناعتی تعرف به اسالیب الکلام السلیخ فی کل حیل من احواله.

الفبا: برای تحصیل هر زبان، نخست باید حروف آن زبان، مخارج و طرز تلفظ آنها و حرکات آن زبان را فراگرفت. این مطالب، در علم حروف یا فونتیک (Phonetic) گفته می‌شود. مثلاً در عربی می‌گویند:

«مخارج الحروف سبعة عشر»

علی الذی یختاره من اختیر» (۲۴)

یعنی: مخارج حروف بنا بر قولی که خبرگان برگزیده‌اند هفده می‌باشد.

کلمات یا مفردات زبان: ۱- برای شناختن کلمات یک زبان، باید انواع کلمه و ساختمان یا هیئت هریک از انواع مختلف را بدانیم. از هیئت کلمات هر زبان، در علم تصریف گفتگو می‌شود. مثلاً ابن مالک در بخش تصریف کتاب الفیه می‌گوید:

«ومنتهی اسم خمس ان تجردا»

وان یزد فیه فما سبعا عدا»

یعنی: حداکثر حروف اسم مجرد پنج و از آن اسم مزید هفت است.

۲- چون در هر زبان کلمات، دال بر معانی و وسیله انتقال آنها هستند، تکلم هر زبان، به دانستن مدلول کلمات یا معانی آنها وابسته است، معانی کلمات در علم لغت گفته می‌شوند.

۳- می‌دانیم که از یک ماده مانند: خواندن، کلماتی یا صور و معانی مختلف مانند، خواند، می‌خوانم، بخوان، خواننده و غیره ساخته می‌شود. برای شناختن ماده اصلی که در این کلمات به کار رفته یا به طور عمومی انتساب کلمات از حیث ماده به یکدیگر، به قوانینی نیازمندیم که در علم اشتقاق از آن بحث می‌شود.

مثلاً در نفائس الفنون آمده است: اشتقاق صغیر آن است که رد صیغ مختلفه کنند به اصلی واحد بی تقدیم و تأخیر آن جهت اشتراک ایشان در جمیع حروف و معانی چنانکه ضرب و یضرب و ضارب و....» (۲۵)

تعریف این علم بدانیم، در جامعیت و مانعیت این تعریف (به قول اهل منطق طرد و عکس)، چندان خللی وارد نخواهد آمد. (۱۹)

اما به نظر می‌رسد که بهتر است حیثیتی را که مورد نظر لغت‌نامه است به جای خوبی و بدی یا درستی و نادرستی، همان فصاحت و بلاغت یا رسا بودن و زیبایی کلام قرار داد. کما اینکه در کتاب جواهر الادب هاشمی نیز چنین آمده است: «موضوع علم ادب نظم و نشر است از حیث فصاحت و بلاغت». (۲۰)

تعداد علوم ادبی

چون مقصود ما، سیر در علوم ادبی مدون است، نخست باید تعداد این علوم، مشخص شود و سپس هریک از آنها را به تفصیل از نظر بگذرانیم.

تعداد علوم ادبی را دانشمندان این فن، به تفاوت از هشت تا هفده علم ذکر کرده‌اند. مثلاً در کتاب معیار اللغة هشت، در دائرة المعارف فرید و جدی دوازده (۲۱) در نفائس الفنون پانزده (۲۲) و در تاریخ ادبیات صفا، چنین آمده است: «علوم ادبی عبارتند از: علوم خطیبه، علوم متعلق به الفاظ که مهمترین آنها مخارج الحروف، علم لغت، علم اشتقاق، علم صرف می‌باشد و علوم متعلق به مرکبات که مهمترین آنها نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قوافی، مبادی شعر، علم انشاء، مبادی انشاء و ادوات آن، علم محاضره، علم دواوین و علم تواریخ است.» (۲۳)

به هر حال، قدر مسلم این است که برای راهیابی و تسلط بر هر زبان، فراگیری الفبا، کلمات، جملات، تأدیة معانی ثانویه - حصر و تاکید - و خط آن امری لازم است و اضافه بر اینها برای زیبا سازی سخن، به شناختن محاسن آن، تاریخ و آثار ادب و فصاحت آن زبان نیازمندیم.

علوم مربوط به هریک از موارد مذکور، بدین قرارند:

باضمیر متصل (ش، ت، م، مان، تان، شان) هرگاه کلمه منتهی به حرف پیوند پذیر باشد، چسبیده به ضمیر نوشته می‌شود، مانند: اسپش، اسپتان، گفتت و...» (۲۹)

زیبا سازی یا تزئین کلام: سخن هرچه زیباتر باشد، تأثیرش در شنونده بیشتر می‌شود. به همین خاطر بهتر است متکلم، محسنات کلام را فرا گرفته، به کار گیرد. محسنات مذکور تحت عنوان علم بدیع، جمع آوری شده‌اند، مثلاً در آن علم می‌گویند: «محسنات کلام دو نوعند: یک نوع به معنی و نوع دیگر به لفظ بر می‌گردد.» (۳۰)

ج. سیر تفصیلی در علوم ادبی

علم حروف

تعریف: به علت آنکه اصول و مبادی این علم، در اواسط قرن نوزدهم فراهم شده و جدیداً به صورت علمی مستقل در آمده، تاکنون تعریف جامع و مانعی برای آن صورت نگرفته است. بعضی گفته‌اند: «علم حروف، دانش مطالعه اصوات است» (۳۱).

یکی دیگر از زبان شناسان این علم را چنین تعریف کرده است: «فونئیک، علمی است که اصوات زبان را متمایز کرده، آنها را تعریف می‌نماید و سپس به دسته بندی آنها می‌پردازد.» (۳۲)

هدف و فواید علم حروف: علم حروف فواید بسیاری دارد، از آن جمله در آموختن زبان خارجه کمک می‌کند. و در بر طرف کردن نقصهای تکلمی در افراد، تحقیق مقایسه‌ای زبانها، تاریخ زبانها و زبان شناسی تاریخی و گویش- لهجه‌شناسی- مطالعه سیر تاریخی زبانها و یافتن ریشه لغات، دارای اهمیت بسزایی است.

تاریخچه و سیر تدوین: علم تحقیق در اصوات گفتار یا علم حروف دانشی جدید است که از اواسط قرن نوزدهم میلادی در اروپا به صورت علمی مستقل در آمده است. اما قبل از این تاریخ، یونانیان و مسلمانان

ترکیب کلمات و جمله سازی

برای انتقال معانی، نخست باید از کلمات، جمله ساخت. بدیهی است که ترکیب کلمات در هر زبان، به ترتیبی خاص صورت می‌پذیرد. قواعد ترکیب و ترتیب مذکور در کلمات، در علم نحو گفته می‌شوند.

مثلاً در عربی می‌گویند: وَ بَعَدَ فِعْلٍ فَاعِلٌ. (۳۶)

کیفیت تأدیه معانی: ۱- ترکیبی که برای انتقال معنای مورد نظر بکار می‌رود، باید با شرایط زمانی و مکانی و... متکلم و شنونده مطابق باشد، بدین معنی که مثلاً در صورت کمبود وقت، متکلم باید با الفاظ کمتری معنی را تأدیه، یا حتی بعضی از الفاظ را حذف کند.

متکلم برای رساندن ترکیبهای مورد استفاده‌اش به تطابق مذکور، نیازمند دانشی است که همان علم معانی می‌باشد.

مثلاً دانشمندان این علم می‌گویند: «اگر ذهن مخاطب، خالی از حکم بوده و در آن مردد هم نباشد، از تأکید مستغنی هستیم.» (۳۷)

۲- برای انتقال معنی به ذهن شنونده باید از ترکیباتی استفاده شود که در تأدیه معنی قاصر نباشد و آن را به بهترین وجه به او برسانند، تا همه معنی به سرعت در ذهن نقش بندد و به اصطلاح، کلام، تعقید معنوی نداشته باشد.

قوانین گریز از تعقید معنوی، در علم بیان جمع آوری شده است و مثلاً می‌گویند: «ان الکنایة ابلیغ من التصریح» (۳۸) یعنی کنایه مطلب را زودتر از لفظ صریح منتقل می‌کند.

خط: برای خواندن و نوشتن مکتوبات، دانستن خط یعنی صورت مکتوب الفاظ- نه خوشنویسی و خطاطی- امری ضروری است. قواعد نوشتن هر زبان را در علم یا علوم خط ذکر می‌کنند.

برای مثال در فارسی می‌گویند: «در نوشتن کلمات

زبانها را نیز به وجود آورد. و امروزه علم حروف به صورت یکی از دانشهای دقیق در آمده و در مراکز علمی دنیا کرسیهایی را به خود اختصاص داده است.

کتاب **مطالب علم حروف**: آنچه در این علم نگاشته شده- با توجه به مطالبی که در سیر تدوین این علم گفته شد- همگی در ضمن کتب صرف و نحو آمده است. این بحثها غالباً در باب ادغام ذکر می شود، چنانچه در الکتاب سیبویه و شافیه این حاجب آمده است.

کتاب تجوید و قرائت قرآن نیز همگی از مخارج حروف و صفات ذاتی و عرضی آنها بحث می کنند.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا در بحث مخارج حروف، رساله مستقلی به نام مخارج الحروف نگاشته و چاپ هم شده است.

ولی ظاهراً اولین کتابی که به فارسی در علم جدید فونتیک به رشته تحریر در آمده است تألیف منصور اختیار می باشد که نام آن علم فونتیک است و مؤلف آن را برای تدریس و فراگیری بهتر زبان انگلیسی نگاشته است.

علم لغت

تعریف: در مقدمه قاموس اللغة فیروز آبادی، این علم چنین تعریف شده است: «علم لغت، علمی است که در آن از مفردات الفاظ موضوعه از بعد دلالت مطابقی آنها بحث می شود.» (۲۵)

در لغت نامه دهخدا، ذیل واژه لغت چنین آمده است: «علم لغت، علم بیان معانی الفاظ مفرده و طریق استعمال آنهاست.»

موضوع علم لغت: مفردات حقیقی - نه مجازی - در هر زبان موضوع این علم می باشند.

غایت علم لغت احتراز از اشتباه در معانی حقیقی الفاظ موضوعه و تفکیک آنها از مجازات و منقولات عرفی است.

تاریخچه و سیر تدوین: احمد عبدالغفور عطار

و هندیان در این علم مطالبی را جمع آوری کرده و ذکر نموده اند.

بنیاد گرامر یونانی (Grammata) که به معنی علم حروف است، از فیلسوفان قدیم یونانی مانند افلاطون و ارسطو ... است.

نخستین بار قواعد زبان یونانی که بیشتر شامل اصول تلفظ و توصیف حروف بود، در اواخر قرن سوم قبل از میلاد، در اسکندریه تدوین شده است.

اندیشمندان علوم ادبی در صرف و نحو عربی از همان آغاز به توصیف حروف توجه داشتند، چنانکه الکتاب سیبویه (۱۸۳م) در باب ادغام شامل بحثهایی در این مورد می باشد.

اما قبل از سیبویه نیز دانشمندانی چند با حروف و مخارج آنها آشنایی داشتند، چنانکه خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ یا ۱۷۰ - ۱۰۰)، در تبویب کتاب لغت خود یعنی «العین»، از مخارج حروف و ترتیب آنها از حلق تالب استفاده کرده است و منقول است که سیبویه بحث حروف را به واسطه یونس از ابو عمرو بن العلاء (۱۵۴م) اخذ کرده است. (۳۲)

مقید بودن مسلمانان به درست خواندن قرآن، موجب پدید آمدن علمی به نام تجوید شد که مجموعه ای از قواعد برای آداء درست حروف عربی و تشخیص آنها از یکدیگر به وسیله صفات هر یک به دست می داد.

اروپاییان تازمانهای جدید با کوشش مسلمانان آشنا نبودند، چنانکه یکی از زبان شناسان اخیر می گوید: «رده بندی حروف نزد اعراب (یعنی مسلمانان) هیچ نکته مفیدی در بر ندارد.» (۳۴)

ولی در قرن نوزدهم آشنایی آنها با زبان سانسکریت و کشف خویشاوندی این زبان با زبانهای اروپایی و تقارن زمانی این کارها بایبشرفتهایی که در فیزیک صوت و علم تشریح صورت گرفته بود، موجب ترقی سریع و ناگهانی این دانش در اروپا شد و علم تطبیق و مقایسه

«دیوان‌الادب» را تألیف نموده است.

بعد از فارابی، ازهری (م ۳۷۰ هـ) کتاب «تهذیب‌اللغة» را تصنیف کرده است و پس از او صاحب بن عباد (م ۳۸۵ هـ) «المحیط» را نوشته است.

در همین سالها جوهری کتاب «تاج‌اللغة و صحاح العربیة» را به رشته تحریر کشیده و پس از او ابن فارس (م ۳۹۵ هـ) کتابی در لغت به نام «مقایس‌اللغة» نوشته است.

ثعالبی نیشابوری (م ۴۲۹ هـ) در اوائل قرن پنجم کتاب «فقه‌اللغة» و راغب اصفهانی (م ۵۰۲ هـ) در اواسط این قرن «مفردات القرآن» را نوشته است.

پس از اینها صفانی (م ۶۰۵) مجمع‌البحرین را و سپس جمال‌الدین ابن مکرّم (م ۷۱۱) لسان‌العرب را و بعداً فیروزآبادی «قاموس‌اللغة» را نوشته است که زبیدی (م ۱۲۰۵) آن را شرح کرده و «تاج‌العروس» نام نهاده است.

تاریخچه فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی

درباره زبانهای ایرانی، قدیمترین فرهنگ که در دست است، یکی فرهنگ اویم و دیگری فرهنگ معروف به مناخاتای* می‌باشد و قرآنی در دست هست که هر دو کتاب در دوره ساسانی تألیف شده‌اند.

اما فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ‌نویسی در زبان عربی به دست ایرانیان است.

قدیمترین کتابی که در این زمینه در دست هست، لغت‌نامه ابومنصور علی‌بن احمدی اسدی (م ۴۶۵ هـ) با نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی می‌باشد. پس از آن «صحاح‌الفرس» کهن‌ترین لغت‌نامه موجود فارسی به فارسی است که محمدبن فخرالدین هند و شاه نخبوانی

در صحاح می‌نویسد: «شک نیست که عربها اولین مبتکران تألیف معجم - کتاب لغت - نبوده‌اند بلکه قرن‌ها قبل ملی مانند: آشوریان و اهل چین و یونانیان در این کار از آنان سبقت گرفتند.» (۳۶)

آشوریان بیش از هزار سال قبل از عربها، به زبان و مفردات و قواعد آن، اهتمام ورزیده و با کتاب لغت آشنا بوده‌اند.

چینی‌ها نیز قرن‌ها قبل از عربها با فرهنگ نویسی آشنا بوده و از جمله کارهای آنان دو فرهنگ یوپین «Yupien» تألیف کویونج «Kuyewang» و شووان «Shwowan» تألیف هوشین «Hushin» را میتوان نام برد.

همچنین یونانیان چندین قرن قبل از عربها فرهنگ نوشته‌اند، که از جمله آنها کتاب «والریوس فلاکوس» با نام معانی الفاظ بوده که در حدود سالهای تولد حضرت عیسی (ع) به رشته تحریر درآمده است و تاکنون باقی است.

تاریخ لغت نویسی در زبان عربی

پدید آمدن لغت و لغت‌نامه در زبان عربی با ظهور اسلام همراه بوده است و اولین پرچمدار آن عبدالله بن عباس می‌باشد. پس از او ابان بن تغلب (م ۱۴۱ هـ) این راه را ادامه داده و این دو نفر بوده‌اند که هسته‌های اولیه علم لغت زبان عربی را به وجود آورده‌اند.

ولی اولین کسی که در این زبان لغت‌نامه به مفهوم امروزی آن - نوشته خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ یا ۱۷۰ - ۱۰۰) می‌باشد که کتاب «العین» را به رشته تحریر درآورده است.

پس از خلیل ابو عمرو شیبانی (م ۲۰۶ هـ) کتاب «الجمیم» را نوشته و بعد از او قاسم‌بن سلام (م ۲۲۳ هـ) کتاب «الغریب‌المصنف» را به رشته تحریر درآورده است.

سپس ابن درید (م ۳۲۱) «کتاب‌الجمهره» را نوشته و بعد از او اسحاق‌بن ابراهیم فارابی (م ۳۵۰ هـ)

* این کتاب را براون در صفحه ۱۶۵ جلد اول تاریخ ادبی ایران با نام فرهنگ پهلویک ذکر کرده است.

علم تصریف

تصریف در لغت: فیروز آبادی در قاموس می گوید: «تصریف آیات، تبیین آنها و تصریف بادها، جا به جا کردن آنها از صورتی به صورت دیگر است.»
میرسید شریف جرجانی در ترجمان القرآن، تصریف را «گردانیدن» معنی کرده است.

تصریف در اصطلاح: رضی الدین استرآبادی در شرح شافیه ابن حاجب می گوید: «تصریف علم به ساخت کلمه و احوال حروف آن- مانند اصالت و زیادت، حذف، صحت و اعلال، ادغام، اماله و احوال غیر اعراب و بنایی آخر کلمه مثل وقف و غیره - است.» (۳۹)

غیر از معنی فوق که مراد ما است، تصریف در چند معنی دیگر مصطلح است:

۱- «تغییر شکل کلمه و ایجاد صور مختلف، برای دلالت بر معانی جدیدی که کلمه بدون این تغییرات بر آن معانی دلالت نمی کند، مانند: ساختن اسم فاعل و اسم مفعول و... از مصدر.» (۴۰)

۲- «تغییر کلمه به دلایل لفظی، مانند: تخلص از التقاء ساکنین و تخفیف و غیره.» (۴۱)

۳- بنا بر آنچه در شرح رضی بر شافیه آمده است: «تصریف آن است که از یک کلمه بنایی بر وزن کلمه‌ای که عرب ساخته، بسازی که عرب آن را ساخته باشد» (۴۲) مثلاً از کلمه وایت بر وزن قُفَل کلمه جدیدی ساخته شود.

موضوع علم تصریف: از کلمات عربی افعال و اسمهای متمکن موضوع علم تصریف می باشد.

هدف: غرض از تحصیل علم تصریف، شناختن ساختمان و هیئت کلمات عربی است.

تاریخچه و سیر تدوین: فخر رازی در محرر

تاریخ و سیر تدوین: قبل از ورود به مطلب ذکر این نکته لازم است که به علت وابستگی شدیدی که بین اشتقاق و صرف و نحو- به اصطلاح قدما- وجود دارد، مطالب این علم غالباً در کتب صرف و نحو آمده است و بالتبع تاریخ و سیر تدوین این علم تا مقدار بسیاری با تاریخ دو علم صرف و نحو، یکی است. ولی با این همه شماری از متقدمین نوشته‌هایی مستقل در اشتقاق داشته‌اند که به ذکر آنها می‌پردازیم.

ظاهر اولین کسی که نوشته‌ای مستقل در اشتقاق دارد ابوالعباس المفضل بن محمد بن عامر الضبی (م ۱۶۸ هـ) است.*

پس از مفضل الضبی به ترتیب قطرب (م ۲۰۶ هـ)، اصمعی (م ۲۱۵)، ابوالحسن اخفش (م ۲۱۵)، مبرد (م ۲۸۵)، ابن خالویه (م ۳۱۰)، زجاج (م ۳۱۱)، ابن درید (۳۲۱ م) نوشته‌های مستقلی در علم اشتقاق به همین نام به رشته تحریر در آورده‌اند که بعضی از آنها از جمله اشتقاق ابن درید، چاپ شده است.

جالب اینکه یکی از نحویان به نام نسطویه (۳۲۳-۲۴۴) در رد اشتقاق کتابی نوشته و ابن ندیم در فهرست، آن کتاب را با نام «الرد علی من زعم ان العرب تشق الکلام بعضه من بعض» ذکر کرده است.

پس از این دانشمندان نیز کتبی مستقل در اشتقاق نوشته شده است که عبارتند از العلم الخفای فی علم الاشتقاق، نوشته ابوالطیب بن ابی احمد بن ابی الحسن الحسینی النجاری القنوجی و کتاب الاشتقاق و التعریف نوشته عبدالقادر بن ابی القاسم بن احمد بن محمد بن عبدالمعطی (۸۸۰-۸۱۴) که ظاهرأ از اساتید جلال‌الدین سیوطی بوده است.

و بالاخره آخرین کتابی مفصل و مستقل که جدیداً در این علم نوشته شده، کتابی است به نام الاشتقاق که عبدالله امین در سال ۱۳۲۶ نوشته و در مصر چاپ شده است.

* البته در روم نیز آریون طیبی (۴۶۰-۳۹۰ م) از اهالی طیبه مصر کتابی در اشتقاق نوشته که در سال ۱۸۲۰ میلادی چاپ شده است (مقدمه صحاح، صفحه ۴۲).

اعراب و غیر آن، مانند، تثنیه و جمع و تصغیر و...» (۴۸)
 اما در اصطلاح متأخرین از جمله جرجانی (م ۸۱۶ هـ)
 عبارت است از: «علم به قوانینی که بوسیله آنها حالات
 تراکیب زبان عربی از اعراب و بسناء و غیره دانسته
 می‌شود.» (۴۹)

بررسی این تغییر اصطلاح و تاریخ آن در قسمت
 تاریخ و سبب تدوین نحو به انجام خواهد رسید.
موضوع علم نحو: کلام عربی و اجزاء آن موضوع
 این علم هستند.

هدف: صبان در حاشیه‌اش بر شرح اشمونی الغیه ابن
 مالک می‌نویسد: غرض از تحصیل این علم استعانت بر
 فهم کلام خداوند تعالی و رسولش (ص) و احتراز از خطا
 در کلام می‌باشد. (۵۰)

تاریخ و سیر تدوین: در یونان شخصی به نام
 پروتاگوراس (م ۴۱۱ ق. م) قواعد زبان یونانی را مدون
 کرد و پس از او پرودکوس و ارسطو و دیگران کارش را
 ادامه دادند. (۵۱)

در روم دانشمندی از رومیان نیز در قرن اول قبل از
 میلاد در زمان پومپوس به نام دیونوسیوس تراکس
 قواعد زبان رومی را مدون کرده است. (۵۲)

از سریانیان، شخصی به نام اسقف یعقوب‌الرهاوی
 (م ۴۶۰ م) کتابی در نحو سریانی نگاشته است. (۵۳)

اما اروپاییان تا قرن دوازدهم میلادی از فنون ادبی
 بی‌بهره بوده و از این تاریخ به بعد اسپانیا، ایتالیا،
 انگلیس، فرانسه و آلمان به ترتیب به کار تدوین قواعد
 لغت خود پرداخته‌اند. (۵۴)

دستورنویسی در زبان فارسی

از آنجا که دانشمندان و ادبای ایران بیشتر
 توجهشان به زبان عربی بوده است، لذا به تدوین قواعد
 زبان فارسی چندان توجه نکرده و اثری از خود به جای
 نگذاشته‌اند، و یا اگر در این زمینه اثری وجود داشته
 باشد به دست ما نرسیده است.

می‌نویسد: «همه اتفاق نظر دارند که اولین واضع
 تصریف معاذ الهراء (م ۱۸۷ هـ) است.» (۴۳)
 نیز در اول کتاب تصریح که شرح اوضح المسالک ابن
 هشام است همین مطلب ذکر شده است. (۴۴)
 در اینجا باید گفت: باتوجه به اینکه معاذ الهراء جزء
 اولین طبقه نحویان کوفه بوده است، معلوم می‌شود که
 دانشمندان مکتب کوفه در علم تصریف بر علمای بصره
 مقدم بوده‌اند.

چنانچه گفته شد نخست معاذ الهراء به جمع‌آوری
 و بررسی بعضی مباحث صرفی پرداخته و پس از او
 برادرزاده‌اش ابوجعفر رؤسی - به علت داشتن
 حجم‌های بزرگ او را بدین نام خوانند - مطالبی راجع
 به افراد و جمع، تصغیر، وقف و ابتدا نوشته است.

بعداز رؤسی، ابو عبیده معمر بن المثنی
 (۲۱۰-۱۱۴) مطالبی در مورد جمع و تثنیه، فعل و
 اقل گردآوری کرده و همچنین سعید بن اوس انصاری
 (۲۱۵-۱۲۲) در تخفیف همزه مطالبی نوشته است
 و بالأخره سیبویه در کتاب تقریباً تمام مباحث تصریف
 را شرح و بررسی نموده است.

ولی اولین کتاب مفصل و مستقلی که در علم تصریف
 نوشته شده از آن ابوعثمان مازنی (م ۲۴۸) است که این
 جنی آن را کتابی کامل در نوع خود یافته و شرح
 مفصلی بر آن به نام «المنصف» نوشته است.

علم نحو

نحو در لغت: معانی لغوی نحو از این قرار است:

۱- قصد و طریق. (۴۵)

۲- جهت. (۴۶)

۳- مثل و مقدار و قسم یا نوع. (۴۷)

نحو در اصطلاح: از آنجا که نحو در اصطلاح
 متقدمین نحویان اعم از صرف بوده است، در کتاب
 خصائص ابن جنی این علم چنین تعریف شده است:
 «گرفتن روش عرب و تکیه بر آن در تصرفاتش از قبیل

۲- رفع فاعل ونصب مفعول و جر مضافالیه. (۶۰)
 ۳- تقسیم اسماء به ظاهر و مضمّر و اسمی که نه ظاهر است و نه مضمّر. (۶۱)

و مطالبی را که ابوالاسود به آن اضافه کرده است از این قرارند:

۱- باب فاعل و مفعول. (۶۲)

۲- باب تعجب و استفهام. (۶۳)

۳- حروف مشبهة بالفعل. (۶۴)

ابوالاسود می گوید مطالبی را که می نوشتم بر امیرالمؤمنین علی (ع) عرضه می نمودم. یک روز که «ان و اخواتش» را برایشان عرضه داشتم، حضرت امیر (ع) فرمود: چرا «لکن» را بر آنها نیفزوده‌ای؟ گفتم فکر نمی کردم که از ملحقات «ان» باشد. ایشان فرمود: لکن نیز از همانهاست، و من آن را بر «ان و اخواتش» افزودم. پس از ابوالاسود، بزرگانی چون ابن ابی اسحاق (م ۱۱۷ هـ)، عیسی بن عمر (م ۱۴۹ هـ)، خلیل بن احمد (۱۷۵ یا ۱۷۰-۱۰۰) و یونس (م ۱۸۲ هـ)، ابواب جدیدی از نحو را استخراج و پایه گذاری کردند و رفته رفته این علم گسترش یافت.

مجموعه این کوششها در همان آغاز حیات علم نحو موجب تألیف نوشتنهای کامل و گرانقدر در نحو، یعنی «الکتاب» سیبویه (م ۱۸۳) گردید.

این دانشمند ایرانی از تمام ابواب نحو در نوشته خود سخن به میان آورده و آنها را بررسی کرده است. و بعلاوه بیش از ۸۰۰ مورد اقوال نحویان قبل از خود را ذکر کرده و مورد بررسی قرار می دهد.

پس از سیبویه دیگر علمای نحو این علم را به شیوه‌های بهتری مبوب کرده و برای هر باب عناوین و اصطلاحاتی جدید بکار گرفتند. چنانچه مثلاً سیبویه در کتاب می گوید: «باب الفاعل الذی لم یتعدده فعله الی مفعول» یا «باب الفاعل الذی یتعدده فعله الی مفعول» که نحویان بعد اصطلاح فعل لازم و متعددی را بکار گرفته‌اند.

ظاهراً ابوحیان نحوی (۷۴۵-۶۵۴ هـ) کتابی به زبان عربی با نام «منطق الخرس فی لسان الفرس» در قواعد زبان فارسی نوشته است. (۵۵)

همچنین دانشمندی دیگر به نام «ابن مهنا» در عهد مغول در این زمینه کتابی به زبان عربی با نام «حلیة الانسان فی حلبة اللسان» به رشته تحریر درآورده است.

برای کسب اطلاع بیشتر به مقدمه لغتنامه دهخدا (صفحات ۱۳۱-۱۲۲) مراجعه شود.

نحو عربی: واضع علم نحو در زبان عربی امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) است که مقدمات آن را به ابوالاسود دثلی آموخته و پس از آن خود ابوالاسود (م ۶۷ هـ) نیز مطالبی بر آنها افزوده است. این مطلب تقریباً از مسلمات بشمار می آید، لذا برای تأیید آن به چند مورد از گفته‌های اهل فن بسنده می کنیم:

۱- سیوطی می نویسد: «اشتهران اول من وضع النحو علی ابن ابیطالب» (۵۶)

۲- فخر رازی در کتاب محرر می نویسد: «علی (ع) برای ابوالاسود باب «ان» و باب «اضافه» و... را نوشته و روایات در مورد اولین واضع نحو یعنی ابوالاسود و اینکه او نیز از علی (ع) گرفته است، تطابق دارند.» (۵۷)

۳- در کتاب تاریخ آداب اللغاة الفریبة آمده است: «همه بر آنند که ابوالاسود دثلی واضع نحو است و خود او گفته که آن را از امیرالمؤمنین علی (ع) گرفته است.» (۵۸)

برای مطالعه و بررسی کامل این مطلب می توان به دو کتاب تأسیس الشیعه نوشته سیدحسن صدر و تاریخ تفسیر و نحو، نوشته دکتر سیدمحمدباقر حجتی مراجعه کرد.

آنچه امیرالمؤمنین برای ابوالاسود نوشته است بنا بر روایات تاریخ و سیره نویسان حاوی مطالب زیر بوده است:

۱- تقسیم کلمات به اسم و فعل و حرف و تعریف هر یک. (۵۹)

- ۲- **جمل زجاجی (م ۳۳۷)** از موضوعات صرفی بحث می کند.
- ۳- **ابن جنی (م ۳۹۲)** در خصائص می گوید: «نحو رفتن بر طریق سخن عرب در تصرفاتش از اعراب و غیره مانند: تشبیه و جمع و ... می باشد.»
- نتیجه الف - از مطالب فوق چنین به دست می آید که تا آخر قرن چهارم نحو در اصطلاح قدیم بکار می رفته
- ۴- **حریری (۵۱۶-۴۴۶)** کتابی به نام «ملحة الاعراب» نوشته که در آن از مباحث صرفی سخنی به میان نیآورده است.
- ۵- **عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۴)** کتاب «عوامل المأة» را به رشته تحریر در آورده است.
- نتیجه ب - از تالیفات حریری و جرجانی در قرن پنجم حرکتی برای جدا کردن مطالب مربوط به ترکیبات زبان عربی از مباحث مفردات آن به چشم می خورد.
- ۶- **زمخشری (۵۳۸-۴۹۷)** در کتاب «المفصل» ابواب ثلاثی مزید و متعانی آنها را شرح داده و در انموذج نیز از جمع و تأنیث و تصغیر و نسب بحث می کند.
- ۷- **ابن الانباری (۵۷۷-۵۱۳)** در کتاب اسرار العربية، تصغیر و نسب و ادغام را شرح می دهد.
- نتیجه ج - مشاهده می شود که تا اواخر قرن ششم حرکت چشمگیری در مورد جدا کردن صرف از نحو انجام نگرفته است.
- ۸- **سکاکی (۶۲۶-۵۵۵)** در مفتاح العلوم صرف و نحو را قسیم هم شمرده و آنها را به طور جداگانه در دو کتاب می نویسد.
- نتیجه د - اولین بار سکاکی صرف را از نحو جدا کرده و نحو را به علم ترکیبات زبان عربی تعریف می کند.
- ۹- **ابن حاجب (۶۴۶-۵۷۰)** دو کتاب مستقل شافیه و کافیه را نوشته و در مقدمه شافیه چنین می نویسد: «از
- یا اینکه سیبویه می گوید: «باب من المعرفة یکون فیہ الاسم الخاص شائعا فی الامة» و بعداً نحویان اصطلاح «علم جنس» را بکار برده اند.
- مطلبی که در اینجا قابل ذکر است، به وجود آمدن علم لغت و نحو عربی در عراق است که در آنجا هم بصره اولین شهری است که دانشمندانش به تدوین لغت و نحو همت گماشتند. صد سال بعد از بصره، نحویانی در شهر کوفه مکتب جدید کوفی را تشکیل دادند بطوری که طبقه اول کوفیون با سومین طبقه نحاة بصره معاصر بوده اند.
- بین نحویان بصره و کوفه از همان آغاز رقابت و مشاجره بود. این رقابتها به مناظره بین سیبویه و کسائی در مجلس یحیی بن خالد برمکی در حدود سال ۱۸۰ هجری انجامید.
- پس از این مناظره رقابت دو مکتب کوفه و بصره با شدت بیشتر ادامه یافت تا آنکه در اواخر قرن سوم هجری مدرسه بغداد تشکیل شد و نحویانی از دو گروه بدون تعصب نظریات هر دو مدرسه کوفه و بصره را مورد بررسی قرار دادند. (۶۵)
- بررسی تغییر اصطلاح نحو و جدا شدن صرف از آن**
- چنانچه در تعریف علم نحو گفته شد، این علم در آغاز مباحث تصریف را نیز شامل می شد، ولی بعدها از آن جدا گشت و علم نحو متکفل بررسی ترکیبات زبان عربی شد. چون تاکنون تحقیقی در زمان این تسغیر اصطلاح و چگونگی آن صورت نگرفته، در این مقاله به بررسی آن پرداخته می شود.
- برای به دست آوردن مقصود، به ترتیب تاریخی، کتب نحو و تعاریف آنها از این علم را باید مطالعه کرد.
- ۱- **الکتاب سیبویه** شامل بحثهای زیادی از تصریف مانند: تصغیر و جمع تکسیر و حروف زائد می باشد.

در اصطلاح جدید که مرادف علم الاعراب است بکار گرفته شده و پس از آن تاکنون در این معنی استعمال می‌شود.

از مجموعه نتایجی که در طول این بررسی ذکر شد و چند نکته دیگر که به آنها اشاره می‌شود، چنین برداشت می‌کنیم:

از آنچه زجاجی در کتاب الايضاح فی علل النحو ذکر کرده چنین بر می‌آید که در قرون دوم و سوم، علم اعراب را سماعاً نحو می‌گفته‌اند، ولی در اصطلاح بدین معنی نبوده است. (۱۸) در اواخر قرن چهارم بعضی به جدا کردن علم اعراب مایل شدند و کتابهای «مختصر عوامل الاعراب» ابوعلی فارسی (۳۷۷م)، و «ملحة الاعراب» حریری، و «عوامل الماة» جرجانی نوشته شد. پس از گذشت دو قرن، سکاکی (م ۶۲۶) تصریف و نحو را از یکدیگر جدا کرد و نحو را علم ترکیبات زبان عربی معرفی کرد و همچنین خطیب قزوینی (۷۳۹-۶۶۶) نیز در کتاب تلخیص المفتاح از آنها به طور جداگانه نام برد و شرح تلخیص المفتاح یعنی تفتازانی (۷۹۱-۷۱۲) و بهاءالدین سبکی (۷۷۳-۷۱۹) همان اصطلاح را بکار گرفته و ایرادی بر آن وارد نکرده‌اند. یعنی بیانین از اواخر قرن ششم اصطلاح جدید نحو را به کار برده‌اند و این در صورتی است که هنوز بعضی از نحویان معاصرشان مانند ابن ناظم، نحو را اعم از صرف معرفی کرده‌اند و برخی دیگر مانند ابن حاجب اصطلاح «علم الاعراب» را بکار می‌بردند.

نحویان قرن هشتم نیز، مانند ابن هشام، همان اصطلاح «علم الاعراب» را بکار برده‌اند. ولی از قرن نهم نحو در معنای جدید یعنی علم ترکیبات زبان عربی مصطلح شده و تا حال بکار می‌رود.

خط و علوم آن

تعریف: در لغت نامه دهخدا، آمده است: «خط، هنر تثبیت ذهنیات است با علائم مهود چشم».

من خواسته شد که به دنبال مقدمه‌ام در اعراب، مقدمه‌ای در تصریف مانند آن بنگارم.»

نتیجه ه - به طوری که مشاهده می‌شود، ابن حاجب تصریف را جدا کرده و اصطلاح علم الاعراب را بکار می‌برد.

۱۰- ابن مالک (۶۷۲-۶۰۰) در خلاصه‌اش - الفیه - مباحث صرفی را ذکر می‌کند.

۱۱- ابن ناظم، (پسر ابن مالک) در شرح الفیه پدرش می‌نویسد: «نحو در اصطلاح ما عبارت از علم به احکامی است که از استقراء کلام عرب استنباط شده‌اند و منظور از آنها، احکام ذوات کلم و احکام عارض بر آنها به علت ترکیبشان می‌باشد.»

نتیجه و - می‌بینیم که نحویان مغرب اسلامی - شمال آفریقا- تا اواخر قرن هفتم این علم را اعم از تصریف می‌دانند.

۱۲- ابن هاشم (۷۶۱۴) دو کتاب «قطر الندی» و «شذور الذهب» را در علم اعراب می‌نویسد و طبعاً در آنها سخنی از مباحث صرفی به میان نمی‌آورد.

نتیجه ز- در قرن هشتم کتبی در علم اعراب نوشته می‌شود و از صرف در آنها بحث نمی‌شود.

۱۳- در یکی از شرحهایی که بر کافیه ابن حاجب نوشته شده و در سال ۸۳۶ به پایان رسیدم شارح نحو را بدین صورت تعریف می‌کند:

«نحو علم به اصولی است که به وسیله آن، حالات آخر کلمات عربی از نظر اعراب و بناء شناخته می‌شود.» (۶۶)

۱۴- جامی در شرح کافیه ابن حاجب که در سال ۸۹۷ به پایان رسیده می‌گوید: «غرض از تدوین علم نحو شناساندن احوال آخر کلمات در ترکیب است به کسی که لغت عرب را تتبع نکرده و احکام آن را نمی‌داند.» (۶۷)

نتیجه ح- از مطالبی که این دو شرح کافیه در بر دارند، می‌توان به این نکته پی برد که در قرن نهم، نحو

مکزیکی‌ها از پایین به بالا می‌نوشتند. و نیز در یونان قدیم، نوعی نگارش بوده که ابتدا از راست به چپ می‌نوشتند و چون به انتهای سطر می‌رسیدند سطر بعد را از چپ به راست می‌نوشتند و با همین ترتیب تا آخر ادامه می‌دادند.

اما تاریخ خط فارسی بعد از اسلام همان تاریخ خط عربی است و در باب تاریخ خط عربی که خط جمیع مسلمانان به جز ترکیه است، چنین گفته‌اند.

قبل از اسلام مردم حجاز، از خط بی‌بهره بودند و بعضی از آنان چون به عراق و شام می‌رفتند از خط آنها استفاده می‌کردند و چون به حجاز می‌آمدند عربی خود را با حروف نبطی یا سریانی و عبرانی می‌نوشتند. دو خط نبطی و سریانی بعد از اسلام نیز میان اعراب باقی ماند و از نبطی خط نسخ و از سریانی خط کوفی پدید آمد.

نکته‌ای که باید ذکر شود دستورهایی است که پیغمبر اسلام در مورد سوادآموزی فرموده‌اند که بر اثر آن تعداد کسانی که قادر به خواندن و نوشتن بودند بعد از اسلام به چندین برابر با سوادان حجاز قبل از اسلام رسید. از جمله کارهای پیغمبر بزرگوار اسلام (ص)، جریان اعطاء آزادی به اسرای جنگی در قبال باسواد کردن چند تن از مسلمانان مشهور است.

گفته شد که در آغاز از دو خط نسخ و کوفی برای کتابت استفاده می‌شد، اما نخست قرآن را با خط کوفی می‌نوشتند ولی خط نسخ در نوشته‌های غیر رسمی بکار می‌رفت.

خط کوفی در قرن اول و دوم و سوم پیشرفتهایی کرد و بدانجا رسید که در زمان مأمون (م ۲۱۸) آن را به بیست شکل یا قلم می‌نوشتند، اما خط نبطی یا نسخ به همان شکل در نوشته‌های غیر رسمی معمول بود. تا آنکه خطاطی با نبوغ در اواخر قرن سوم نسخ را به صورتی نیکو درآورد و آن را جزء خطوط رسمی دولت قرار داد.

تاریخچه و سیر اختراع: ظاهرأ محرک اصلی انسانها واقوام برای اختراع خط، میل و احتیاج به حفظ خاطرهما بوده و انسان در آغاز برای حفظ این مطالب، به رسم صورتهای آنها می‌پرداخته و بدین ترتیب، تصویر نگاری به وجود آمده است. اما چون تصویر نگاری برای ثبت خاطرهما، ناقص بود، انسان با روش اندیشه نگاری نقایص مزبور را تا حدودی مرتفع ساخت، ولی این طریقه نیز کافی نبوده زیرا رابطه‌ای با زبان نداشت و از آن مستقل بود.

پس از آن روش دیگری در پیش گرفته شد که با زبان، رابطه داشت:

در این روش اسماء با علایمی نمایش داده می‌شدند که ربطی با الفاظ نداشتند، ولی در عوض، این ویژگی را دارا بودند که وقتی چشم، آنها را می‌دید الفاظی را قرین این علامات می‌کرد. از جمله اقوامی که خط آنها در این مرحله بوده، آرتیک می‌باشد که دارای خطی مخلوط از دو روش اندیشه و صورت‌نگار بوده است.

در مرحله جدید علایمی بکار گرفته شد که با کلمات رابطه داشتند. و بدین ترتیب بود که خط به مرحله سیلابی رسید. با تکمیل روش سیلابی کم‌کم خط الفبایی تکوین یافت و برای اولین بار فنیقی‌ها الفبا را کشف کردند و از همانجا بود که خط الفبایی به سایر مناطق دنیا راه یافت و خطوط تصویری به جز خط چینی منسوخ شد. قدیم‌ترین خط فنیقی بر روی تابوتی نوشته شده است و تاریخ آن را حدود قرن سیزدهم قبل از میلاد می‌دانند.

خط فنیقی از طریق خط یونانی به اروپا و از طریق قوم آرامی به خاور میانه و هند، راه یافت.

مطلبی که در اینجا قابل ذکر است جهت نوشتن خط می‌باشد که در خطهای مختلف متفاوت است. خط مصریها، یونانی و خطوط مشتق از آنها از چپ به راست، عربی و عبری و فارسی و... از راست به چپ، چینی و ژاپنی از بالا به پائین، نوشته می‌شود.

کلام و مطابقت کلام بامقتضای حال مطالبی آورده است.

در قرن سوم ابوالعباس مبرد (۲۸۵-۲۱۰) در کتاب «الکامل»، انواع خبر- مؤکد و بدون تأکید- و مجاز عقلی را مطرح کرده، شرح می‌دهد علاوه بر اینها، کتابهایی که در این دو قرن با نامهای «معانی القرآن» یا «غریب القرآن» یا «معانی الشعر» نوشته شده که شاید تا آن زمان قریب بیست کتاب بشود همه از مباحثی که بعداً تحت عنوان علم معانی جمع شده‌اند سخن به میان آورده‌اند.

در اوائل قرن چهارم جعفر بن قدامة بن زیاد کاتب (م ۳۱۹) مطالبی راجع به «اعتراض و تذیل» نوشته ولی آنها را از علم بدیع به حساب آورده است، در صورتی که از مباحث اطناب علم معانی می‌باشند.

پس از او دانشمندی ایرانی به نام ابوهلال عسکری (۳۹۵م) ایجاز و اطناب و مساوات و فصل و وصل را در علم معانی مطرح کرده است. بدین ترتیب مشاهده می‌شود که تا اواخر قرن چهارم، قریب نصف مباحث علم معانی به طور متفرق در کتب مختلف مطرح شده است.

در قرن پنجم عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی (۴۷۱م) مطالب علوم معانی و بیان را جمع آوری کرده و پس از بررسی و افزودن مطالبی از خود، در دو کتاب «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» به رشته تحریر در آورده است و بهمین دلیل است که جرجانی را واضع دو علم معانی و بیان می‌دانند و در این دو علم از او به عنوان شیخ نام می‌برند.

پس از جرجانی، زمخشری در کتاب کشاف بسیاری از قواعد این علم را ذکر می‌کند. و سپس ابویعقوب یوسف سکاکی (۶۲۶م) در کتاب مفتاح العلوم بطور مفصل و مستقل علم معانی را مطرح می‌کند.

خطیب قزوینی (۷۳۹-۶۶۶) بخشهای معانی و بیان و بدیع مفتاح العلوم را خلاصه کرده، آن را تلخیص‌المفتاح می‌نامد که بر آن شرحهای زیادی نوشته

و همچنین این خطاط مشهور یعنی ابن‌مقله (م ۳۲۸) در خط نسخ اصلاحاتی نموده آن را برای نوشتن قرآن مناسب ساخت. پس از آن خط نسخ نیز فروعی پیدا کرد و به طور کلی دو خط نسخ و کوفی در کتابت عربی معمول گشت و پس از آن به تدریج خط نسخ در کتابت از کوفی سبقت گرفت و آن را منسوخ ساخت.

علم معانی

تعریف: خطیب قزوینی در تلخیص‌المفتاح این علم را چنین تعریف می‌کند: «علم معانی، دانشی است که در آن احوالی از الفاظ عربی معلوم می‌گردد که با آنها لفظ با مقتضای حال تکلم، مطابق می‌شود.» (۶۹)

موضوع علم معانی: هاشمی در باره موضوع این علم در کتاب جواهر البلاغه می‌نویسد: «لفظ عربی از حیث معانی ثانوی که مقصود متکلم بوده است، موضوع این علم می‌باشد.» (۷۰)

هدف: غرض از تحصیل علم معانی «معرفت اعجاز قرآن کریم ووقوف بر اسرار فصاحت و بلاغت آن است.» (۷۱)

تاریخچه و سیر تدوین: شالوده و زیربنای این علم از قرن دوم هجری به بعد کم‌کم ریخته شد و از آن زمان مباحث این علم در کتب مختلف نحوه، معانی القرآن، معانی الشعر و غیره ذکر شده و مورد بررسی قرار می‌گرفت.

ظاهراً اولین بار مفضل بن محمد الضبی (۱۶۸م) از ایجاز که یکی از مباحث علم معانی است سخن به میان آورد. پس از او ابو عبیده معمر بن المثنی (۲۰۹-۱۱۲) اولین کسی است که مطالبی در این علم نوشته است. او در کتاب مجاز القرآن، از تقدیم و تأخیر، اجمال و اطناب و التفات سخن به میان آورده است. (۷۲) پس از ابو عبیده، جاحظ در کتاب معروف خود به نام البیان والتبیین مطالبی فراوان در بلاغت را مورد بررسی قرار داده و از جمله راجع به فصاحت کلمه و

القرآن» و غیره، کم و بیش از بعضی مطالب این علم سخن به میان آورده‌اند.

ابوعبدالله محمد مرزبانی (۳۸۴م-۲۹۷) کتابی به نام «المفصل» در بیان و فصاحت نوشته است که این ندیم در فهرست آن را ذکر می‌کند (۷۴) و در این صورت اگر مراد این ندیم از بیان، علم بیان است، مرزبانی اولین کسی است که در این علم کتابی مستقل نگاشته و عبدالقاهر جرجانی به اشتباه واضع این علم معرفی شده است.

به هر حال جرجانی نیز دو کتاب «اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز» را در قرن پنجم نوشته است و چنانچه ذکر شد پس از او سکاکی و خطیب قزوینی و بهاءالدین سبکی و تفتازانی از مشاهیر علم بیان بوده‌اند.

بدیع*

معنای لغوی: بدیع که بر وزن فعلیل است در لغت به دو معنای فاعل یعنی نوآور- بدیع السموات- و مفعول یعنی اختراع جدید به کار رفته است.

تعریف علم بدیع چنین است: «علمی که وجوه و مزایایی با آن شناخته می‌شوند که کلام را حسن و سخن را زیبایی می‌دهند». (۷۵)

تاریخچه و سیر تدوین: اولین کسی که از مباحث بدیعی سخن به میان آورده اصمعی (۲۱۶-۱۲۸) است که مبحث تجنیس یا جناس را مطرح کرده و کتابی در این مورد به نام «جناس» نوشته و همچنین مطابقه را که از محسنات بدیعیه می‌باشد مورد بررسی قرار داده است.

پس از او جاحظ (۲۵۵-۱۵۹) مباحث سجع،

شده است، از آن جمله دو شرح مختصر و مطول تفتازانی (۷۹۱-۷۱۲) است که تاکنون از کتابهای درسی حوزه بشمار می‌روند.

علم بیان

معنای لغوی: جوهری در کتاب صحاح، بیان را به معنای فصاحت و وضوح گرفته است. و فیروزآبادی در قاموس بر معانی مذکور «ایضاح» یعنی واضح کردن را نیز افزوده است.

بیان در اصطلاح یا تعریف علم بیان: این دانش، اصول و قواعدی است که با دانستن آنها می‌توان یک معنی را به طرقتی چند که در وضوح و خفا- در دلالت بر معنی مذکور - مختلفند، ادا کرد.

هدف: غرض از تحصیل این علم وقوف به مرتبه اعجاز قرآن و شناختن درجات بلاغت و دستیابی بر اسرار کلام و گریز از تعقید معنوی در کلام است.

موضوع: هاشمی در کتاب جواهر البلاغه، الفاظ عربی را از حیث تشبیه، مجاز و کنایه موضوع این علم معرفی می‌کند. (۷۳)

تاریخچه و سیر تدوین: مباحث این علم، مانند علم معانی در قرن دوم هجری بین دانشمندان مطرح شد و برای اولین بار ابوعبیده معمر بن مثنی (۲۰۹ هـ) در کتاب نقائص جریر و فرزدق، از مجاز و تشبیه و استعاره و کنایه سخن می‌گوید.

جاحظ (۲۵۵-۱۵۹) نیز در موارد فوق مطالبی نوشته است و پس از او میرد در «الکامل» مبحث تعقید را مطرح کرده و شعر معروف زیر را که برای تعقید مثال شده مطرح می‌کند:

وما مثله فی الناس الامملاکا

ابو امه حی ابوه یقاربه

بعلاوه چنانکه ذیل همین قسمت در علم معانی گفته شد، کتب «معانی القرآن» و «غریب القرآن» و «اعجاز

* لازم به توضیح است که در شماره دوم کیهان اندیشه (مهر و آبان ۱۳۶۴) استاد علوی مقدم درباره علم بدیع تحقیقی مستوفی نموده‌اند که تحت عنوان «بحثی درباره کلمه بدیع» درج شده است، لیکن جهت رعایت نظم بحث اختصاراً به آن اشاره می‌شود.

تعریف می‌کند: «عروض علمی است که در آن از اوزان معتبر اشعار بحث می‌شود.» (۷۶)

تاریخچه: اولین کسی که علم عروض را استخراج کرده، خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ یا ۱۷۰) می‌باشد.

وی با نبوغ سرشاری که داشته، پانزده بحر از بحور عروضی را در قرن دوم هجری استخراج کرده و کتابی در این علم نگاشته است. (۷۷)

پس از خلیل، شاگردش ابوالحسن اخفش (م ۲۱۵) یک بحر دیگر از بحور عروضی استخراج کرده، آنها را به شانزده بحر رسانده و کتابی نیز در علم عروض نوشته است.

بعداً شعرای فارسی زبان سه بحر قریب و جدید و مشاکل را استخراج کرده و بر آنها افزوده‌اند.

در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «تألیف این فن به زبان فارسی از قرن چهارم هجری آغاز شده است و از مؤلفان قدیم این علم ابوالحسن علی بهرامی سرخسی و بزرجمهر قاینی (یا قسیمی) مسنشوری سمرقندی را می‌توان نام برد.» (۷۸)

اسلوب حکیم، اقتباس، تقسیم و مزدوج را استخراج کرده است.

بعد از جاحظ، عبدالله بن معتمر (م ۲۹۶) یکی از خلفای عباسی، کتابی به نام «بدیع» در این علم نوشته و در آن از هیجده فن بدیعی بحث کرده است که البته در این فنون دو فن استعاره و کنایه را که جزء علم بیانند، جزء بدیع به حساب آورده و نیز اعتراض و تذییل را که مربوط به علم معانی‌اند از محسنات بدیعیه شمرده است. پس از او قدامه بن جعفر (م ۳۳۷) تعداد نه محسنه بدیعی را استخراج کرده، بر آنها افزوده است. بعد از قدامه، ابوهلال عسکری (م ۳۹۵) با اضافه کردن بیست و چهار نوع دیگر تعداد آنها را تا زمان خودش به چهل و یک می‌رساند. این علم به همین ترتیب اندک اندک رشد می‌کند تا آنکه دانشمندی به نام رکن‌الدین ابن ابی‌الاصبع مصری (م ۶۵۴) تعداد آنها را به ۱۲۲ نوع بدیعی افزایش می‌دهد.

علم عروض

تعریف: صاحب‌بن‌عباد در اقتناع این علم را چنین

یادداشتها:

- ۱- ۲- تاریخ ادبیات، ذکاء الملک فروغی، صفحه ۲۳ و ۲۴، به نقل لغت‌نامه دهخدا، ماده ادب.
- ۳- مأخذ قبل صفحه ۱۵۴۷، ستون اول
- ۴- بزازی، فصل دوم، نقل از لغت‌نامه دهخدا، ماده ادب.
- ۵- جواهر الادب، هاشمی، صفحه ۹.
- ۶- لغت‌نامه دهخدا، ماده ادب، صفحه ۱۵۴۷، ستون سوم.
- ۷- مأخذ قبل، صفحه ۱۵۴۸، ستون دوم.
- ۸- مقدماتی بر تاریخ ادب عرب محلاتی، چاپ دانشگاه شیراز، صفحه ۸.
- ۹- فی‌الادب الجاهلی، طه حسین، چاپ دارالمعارف، صفحه ۲۲.
- ۱۰- لغت‌نامه دهخدا، ماده ادب، صفحه ۱۵۴۶، ستون اول.
- ۱۱- فی‌الادب الجاهلی، صفحه ۲۳.
- ۱۲- الامثال النبویه، محمد الفروی، جلد دوم، صفحه ۱۷۰.
- ۱۳- وسائل الشیعه، جلد پانزدهم، صفحه ۱۲۳.
- ۱۴- همان مأخذ، جلد یازدهم، صفحه ۴۲۰.
- ۱۵- لغت‌نامه دهخدا، ماده ادب، صفحه ۱۵۵۰.
- ۱۶- اخبار النبیین، ابوسعید سیرافی، به نقل از تاسیس الشیعه، صفحه ۴۹.
- ۱۷- تاریخ الادب عند الافریج و العرب، روحی بک‌الخالدی، صفحات ۳۷، ۱۱۴ و ۱۱۵.
- ۱۸- مقدمه، ابن خلدون، صفحه ۴۸۸، چاپ مطبعه‌الازهریه مصر.
- ۱۹- لغت‌نامه دهخدا، ماده ادب، صفحه ۱۵۴۸، ستون دوم.
- ۲۰- جواهر الادب، صفحه ۹.
- ۲۱- دایرة‌المعارف، فرید وجدی جلد اول، صفحه ۱۰۷.

- ۲۲- نفائس الفنون محمد بن محمود آملی جلد اول، صفحه ۱۱۶.
- ۲۳- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، جلد اول، صفحه ۱۱۹.
- ۲۴- مقدمه ابن الجزری.
- ۲۵- نفائس الفنون، جلد اول، صفحه ۵۴.
- ۲۶- الفیة، ابن مالک، باب فاعل.
- ۲۷- تلخیص المفتاح، خطیب قزوینی، مبحث احوال الاسناد الخبری.
- ۲۸- دلائل الاعجاز، عبدالقاهر جرجانی، صفحه ۵۶.
- ۲۹- املائی فارسی، احمد بهمینیار، مقدمه لغتنامه دهخدا، صفحه ۱۶۴.
- ۳۰- کتاب ایضاح، خطیب قزوینی، علم بدیع.
- ۳۱- Paul Passy نقل از منصور اختیار در کتاب فونتیک.
- ۳۲- کتاب فونتیک، منصور اختیار.
- ۳۳- سیبویه امام‌النجاة، به نقل از مقالات کنگره سیبویه، چاپ دانشگاه شیراز، ص ۹۵.
- ۳۴- مخارج الحروف ابن سینا، صفحه ۱۰۰، توضیحات ناتل خانلری.
- ۳۵- قاموس اللغة فیروزآبادی، جلد اول، صفحه ۶.
- ۳۶- مقدمه صحاح احمد عبدالغفور عطارة، جلد اول، صفحه ۴۰.
- ۳۷- اشتقاق، ابن درید، صفحه ۲۶.
- ۳۸- العلم الخفای فی علم الاشتقاق، صفحه ۳.
- ۳۹- شرح رضی بر شافیه ابن حاجب، جلد اول، صفحه ۷.
- ۴۰ و ۴۱ و ۴۲- مأخذ سابق، جلد اول، صفحه ۶.
- ۴۳- اقتراح، سیوطی، صفحه ۸۵.
- ۴۴- رک: تصریح، خالد ازهری، جلد اول، صفحه ۴.
- ۴۵- رک: صحاح العربیه، جوهری.
- ۴۶- قاموس اللغة، فیروزآبادی.
- ۴۷- شرح اشمونی بر الفیاهن مالک، جلد اول، صفحه ۱۶.
- ۴۸- خصائص، ابن جنی.
- ۴۹- تعریفات، عبدالقاهر جرجانی.
- ۵۰- شرح اشمونی بر الفیاهن مالک، صبان، جلد اول، صفحه ۱۵.
- ۵۱ و ۵۲ و ۵۳- تاریخ آداب اللغة العربیه، جرجی زیدان، ج ۱ صفحه ۲۱۸.
- ۵۴- تاریخ علم الادب عند الافرنج والعرب، روحی بک‌الخالدی، صفحات ۱۱۵ و ۱۱۴.
- ۵۵- قوایط الوفیات، ابن شاکر الکتبی، جلد دوم، صفحه ۵.
- ۲۸۲، به نقل از مقدمه لغتنامه دهخدا، صفحه ۱۲۴.
- ۵۶ و ۵۷- اقتراح، صفحه ۸۴.
- ۵۸- تاریخ آداب اللغة العربیه، جرجی زیدان، جلد اول.
- ۵۹- شرح اشمونی بر الفیاهن مالک، جلد اول، صفحه ۱۶.
- ۶۰- المعجلی، ابن ابی‌جمهور احسانی، به نقل تأسیس الشیعه.
- ۶۱- حاشیه صبان بر شرح اشمونی، جلد اول، صفحه ۱۶.
- ۶۲- الفهرست، ابن ندیم، صفحه ۶۰ و ۶۱.
- ۶۳- الرکنی فی تقویة کلام النحو، به نقل تأسیس الشیعه، صفحه ۴۸. و دیگر سیره نویسان.
- ۶۴- امالی، زجاج، به نقل تأسیس الشیعه، صفحه ۶۱ و دیگر سیره نویسان.
- ۶۵- مقدمه الايضاح فی علل النحو، شوقی ضیف.
- ۶۶- شرح کافی، حلوانی، مخطوط.
- ۶۷- شرح جامی بر کافی ابن حاجب، صفحه ۱۳.
- ۶۸- الايضاح فی علل النحو، زجاجی، صفحه ۹۱.
- ۶۹- تلخیص المفتاح، خطیب قزوینی، مبحث تعریف العلم.
- ۷۰- جواهر البلاغه، صفحه ۴۶.
- ۷۱- مأخذ قبل، صفحه ۴۷.
- ۷۲- مأخذ سابق، صفحه ۳۶.
- ۷۳- جواهر البلاغه، صفحه ۲۴۵.
- ۷۴- الفهرست، ابن ندیم، صفحه ۱۹۲.
- ۷۵- جواهر البلاغه، صفحه ۳۶۰.
- ۷۶- اقناع، صاحب بن عباد، صفحه ۳، به نقل کتاب علم العروض والقافیة، عبدالعزیز عتیق، صفحه ۷.
- ۷۷- الفهرست، صفحه ۶۵.
- ۷۸- عروض، صفحه ۲۰۴، ستون دوم.